

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

کبیر توخی  
۰۹ اگست ۲۰۱۸

## تأملی بر کتاب "در جدال با خاموشی" اثری از نماد مبارزه و مقاومت ایران ( اشرف دهقانی )

۴

۸- سرکوب و قتل عام ها با توجیبات ایدئولوژیک :

در فصل دوم (" زندان و جامعه") در ذیل پیکره " زندان و جامعه - سرکوب با توجیبات ایدئولوژیک" را به خاطری در ذیل نقل می نمایم که رفیق اشرف با ژرف اندیشی بحث توجیه ایدئولوژیک جنایات جمهوری اسلامی را تا آنجائی که واقعیت مادی اش را بنمایاند ، باز کرده است . بعد از پایان این بحث فشرده ؛ اما پر محتوا و عمیقاً افشاگر ، به گوشه ای از تفکرات تحریف کنندگان "والا قلم" این جنایات مدعش رژیم جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیزم ؛ درنگی خواهیم داشت .

« ... پاسداری به دختر جوانی در خیابان "گیر داده" (اصطلاحی که در همان دهه ۶۰ به وجود آمد) و مدام به او می گفت که رو سری ات را پائین بکش ، حجاب را رعایت کن ! و دختر نیز به طور مرتب به دستور او رفتار می کرد . اما پاسدار قصد اذیت دختر و جلب توجه او را داشت و از اینرو دست از سر او بر نمی داشت . هنگامی که دختر در یک باجه تیلیفون مشغول تیلیفون زدن می شود ، پاسدار مذکور باز مزاحم او شده و می گوید حجابت را رعایت کن ، رو سری ات را پائین بکش ! تا بالاخره دختر جوان از باجه تیلیفون بیرون می آید و رو سری خود را در آورده می گوید بفرما اینهم رعایت حجاب !! اما پاسدار مذکور که همچون همپالگی های دیگرش با اعمال خشونت و خونریزی موجودیت یافته بود ، در مقابل این " گستاخی" ، درنگ نمی کند و گلوه ای به قلب آن دختر نشانه رفته و او را در همانجا در خون خودش غوطه ور می سازد . بلی ، این ، نمونه ای از رخداد های همان سال هائی است که گشت های گوناگون، از گشت " ثارالله" و " جندالله" تا گشت " زهرا " و گشت "خواهران زینت" متشکل از ارادل و اوباش مزدور حکومتی (زن و مرد)، تازه به راه افتاده و در خیابان ها ولو بودند و کوچکترین حرکات مردم را تحت نظر می گرفتند و با بهانه هائی نظیر انجام وظیفه دینی "امر به معروف و نهی از منکر"، در خصوصی ترین امور زندگی مردم، دخالت می کردند؛ همان سال ها که مشتکی از ارادل و اوباش حکومتی مردم را دائماً مورد تحقیر و توهین قرار می دادند و بالاخره همان سال ها که مأموران بی شرم جمهوری اسلامی بسیاری از توده های رنجیده ایران - از افراد مسن گرفته تا یک پسر و یا دختر جوان را به بهانه های مختلف ، دستگیر و روانه بازداشتگاههای خود می نمودند .

نکته مهمی که در اینجا باید به خاطر بسپاریم این است که هدف از همه آن اعمال – با هر توجیه اسلامی که برای آن بتراشند – تنها و تنها ایجاد رعب و وحشت در میان مردم جهت بازداشتن آن ها از مبارزه علیه دشمنان طبقاتی شان بوده و می باشد. این ، آن هدف مادی بود که جانپان رژیم در خدمت به منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته در ایران تعقیب می نمودند و همه واقعیات گواه بر آنند که توجیهات و ایدئولوژی اسلامی آن جانپان نیز تنها به کار توجیه چنان امر شوم مادی می آید.

در آن سال ها ، انواع مختلف " گشت " ها وظیفه داشتند مردم را چنان کنترل کنند و چنان کوچک ترین حرکات آن را تحت نظر بگیرند تا سردمداران جمهوری اسلامی - خمینی ها ، منتظری ها ، رفسنجانی ها ، خامنه ای ها و غیره و بالاتر از آنها ، اربابان امپریالیست شان ، کاملاً مطمئن شوند که امکان انجام هر گونه حرکت انقلابی از طرف نیرو های مبارز مردمی ، از آنها سلب شده است. این هدف همانطوری که می دانیم به نام مذهب و تحت عنوان رواج و اشاعه " اسلام " در جامعه صورت می گرفت و این طور جلوه می دادند که گویا همه آن کار ها و اعمال ارتجاعی را به خاطر اعتقاد به اسلام انجام می دهند. این موضوع را به این صورت نیز می توان بیان نمود که جهت بر آوردن هدف مادی چنان بزرگی و با چنان ماهیت ضد خلقی ، آخوندهایی که دست اندر کار جا انداختن سلطه شوم یک حکومت مذهبی در جامعه ما بودند ، می بایست به ترویج و تبلیغ چنان ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی بپردازند که قبل از هر چیز توجیه گر نظرات سیاسی آنها باشد ، نظراتی که سرکوب کامل انقلاب و توده های انقلابی ، در مرکز آن قرار داشت. اسلام در دست آنان همانند هر مذهب دیگری وسیله ای برای فریب و کنترل جامعه بود. اما این اسلام هر چه بود با تصورات مردم از اسلام مورد نظر خویش، مغایرت داشت. محتوای این اسلام ، آموزه های همان ایدئولوژی بی نهایت ارتجاعی و زور گویانه ای است که لازمه حفظ سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود در جامعه ما یعنی سیستم سرمایه داری وابسته بوده و از آن نشأت گرفته است. ایدئولوژی که در هر شکل و عنوان ارائه شود (حتی در شکل غیر مذهبی خود نیز) ، توجیه گر دیکتاتوری شدیداً وسیعاً قهر آمیز علیه اکثریت مردم خواهد بود؛ چراکه تنها چنین ایدئولوژی قادر به خدمت گزاری به منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران به مؤثر ترین وجه ممکن می باشد.

واقعیت این است که دیکتاتوری های موجود در کشور های تحت سلطه ای نظیر ایران ، با ایدئولوژی های به ظاهر متفاوت (یکی به نام اسلام ، دیگری به نام ملت خواهی و سومی با عنوان دیگر) چنان عملکرد های وحشیانه ای از خود بروز داده و می دهند که حتی با عملکرد های فاشیستی در دوران هتلر نیز قابل مقایسه نمی باشند. .»

## ۹- توجیه اسلامی جنایات جمهوری اسلامی و توجیه گران "والا قلم" :

از متن ارزشمند نقل قول خواننده شده فوق این جمله پر محتوا و افشاگر (با هر توجیه اسلامی که برای آن بتراشند) را به خاطر انتخاب کردم که خوانندگان افغان هم متوجه شوند که چه عناصر دارای فهم بالنسبه بلند سیاسی همین تراشیدن ها را نه تنها ، رد و تقبیح نه می نمایند ؛ بلکه با بهره گیری از جاذبه کارکرد های سیاسی و ادبی شان در گذشته و همینطور موقعیت اجتماعی در خور توجه کنونی شان در ادارات کشور های محل اقامت ؛ پای آن صحنه می گذارند .

به گفتار یک تن از این آقایان به نقل از نوشته " ویراستار " شهروند " تحت عنوان ( « بامان زیباترین فرزندان آفتاب ... » ) ( مندرجه شماره ۱۱۴۶ مؤرخ ۵ اکتوبر ۲۰۰۷ آن نشریه قاره ئی) در زیر توجه نمائیم:

« پس از نیاز نوبت به دکتر مصلی نژاد رسید که در باره تحقیق خود با عنوان " نگرشی اجمالی به کشتار های دینی در درازنای تاریخ " سخن گفت. او گفت وقتی به کشتار ها نگاه می کنیم می بینیم که تعصب مذهبی به تنهایی بزرگترین قاتل تاریخ است. کشتار های دینی در چند مورد به کار گرفته شده، یکی در جریان جهانگشائی ها از دین به عنوان مستمسک استفاده شده. کشتار های سلطان محمود غزنوی و تیمورلنگ و شاه اسماعیل صفوی نمونه های چنین کشتاری هستند.

همچنین کشتار مذهبی در مورد بدعت گزاران صورت گرفته که در این خصوص هم کشتار مزدکیان، کشتار پروتستان ها به دست کاتولیک ها و کشتار بابیان را مثال زد ... دکتر مصلی نژاد با اظهار تأسف از این که هنوز پس از ۱۹ سال در خصوص این فاجعه ملی کاری انجام نشده ... دیگر این که این کشتار تنها از نیرو های چپ نبود و از مجاهد ها شروع شد و نکته دیگر این که کشتار ها جنبه تفیش عقاید داشت ... نویسنده کتاب "شکنجه در عصر ترس" گفت: باید عوامل این کشتار شناسائی شوند، در این صورت هیچ یک از آنها در هیچ جای دنیا مکان امنی نخواهند داشت و هر جای دنیا می توانند محکمه شوند و خوشبختانه کانادا هم سیستمی دارد که صلاحیت قضائی جهانی را دارد و می توان عاملان و آمران کشتار جمعی را به نظام قضائی اش معرفی کرد ... ماتلاش کنیم عاملان جنایت را بشناسیم. گفتار دکتر مصلی نژاد همراه بود با نمایش اسلاید هایی از گورستان خاوران و صحنه های اعدام در ملاء عام در ماه های اخیر و همچنین تصویری از اعدام شدگان ... فقط اعدام شدگان مجاهد و توده ئی را شامل می شد « (تکیه - ت)

اگر تمام گفته های آقای دکتر از لحاظ تئوریک مورد ارزیابی قرار داده شود گپ وی به درازا می کشد. آقای دکتر در این محفل سعی نموده اند طور معروف «الله و بلا را به گردن ملا» ببندازد. کشتار به هر دلیلی که صورت گرفته باشد، هدف آن فقط و فقط انقیاد جامعه به نفع سرمایه و بازار است، نه چیزی دیگر.

تلقینات پیهم به شنونده و خواننده که "کشتارها جنبه تفیش عقاید داشت" ؛ " باید عوامل این کشتار شناسائی شوند " ؛ "عاملان جنایت را بشناسیم" و آنان را به چنگ عدالت و قانون این کشور و آن کشور بزرگ سرمایه داری بسپاریم باب طبع و منافع کسانی است که به خاطر حفظ نظام های سرمایه داری و کشور های وابسته به آنها، قلم و قدم می زنند.

آقای دکتر مصلی نژاد چرا به کشور همسایه اش افغانستان یک نیم نگاهی هم نمی اندازد، تا متوجه شود تمام جانیان خون آشام اسلامی - اعم از جهادی و طالبی - و "توده ئی" های افغانستان (خلق و پرچم و خاد) یعنی هر دو طیف، مرتکب وحشت آور ترین کشتار ها و قتل های عام شده اند (که جلادان خمینی و خامنه ای حتی در خواب هم چنین جنایات ندیده اند. به گونه مثال بعد از تجاوز دسته جمعی به دختران پنج ساله و مادران کهن سال، شقه شقه کردن اندام های آنان، کشیدن چشمهایشان و بریدن سینه های مثله شدگان و جوش دادن آن در آب و خوراندن آن به اسیران شان (توسط حزب منفور وحدت وابسته به جمهوری اسلامی ایران و شرکاء) ؛ انداختن و قفل نمودن صد ها نفر به داخل کانتینر ها بعداً در زیر آن آتش افروختن و آنان را زنده زنده کباب کردن و... (توسط " حزب جمعیت اسلامی" ربانی - مسعود، باند سیاف و شرکای جنایت کارشان مثل حکمتیار و طالبان به شکلی دیگر) .

هم اکنون این دو طیف خاین به کشور و قاتل ده ها هزار افغان در به اصطلاح "شورای ملی" و "مجلس سنا" و حکومت جنایتکار کرزئی - توسط همین کشور های بزرگ سرمایه داری در رأس امپریالیزم جنایتکار امریکا جمع و جور شده، به قتل و غارت و هزار نوع جنایت و خیانت و سرقت و جمع آوری میلیون ها دالر و... مشغولند.

چگونه می توان عناصر مبارز تازه برخاسته از صف مردم را قناعت داد که اشخاصی مثل آقای دکتر مصلی نژاد این واقعیت ساده را دیده نمی توانند که قاتل اصلی خلق های نجیب و زحمتکش ایران و افغانستان و عراق و ... در واقع امر نظام امپریالیستی و نظام های وابسته و دست نشانده با رنگ و رخ "دموکراتیک" و "سوسیالیستی" مثل دولت تره کی - امین - کارمل ، و مذهبی آن مثل دولت ربانی - مسعود و ملا محمد عمر، و "دموکراتیک" آن مثل دولت دست نشانده کرزی در افغانستان؛ و مذهبی آن رژیم جمهوری اسلامی خمینی و خامنه ای در ایران و در عراق و امثال شان می باشند. بنابر آن تقاضای سپردن عاملان کشتار ها به نهاد های قضائی و حقوقی که بابودجه های همین کشور های سرمایه داری پای گرفته اند؛ برای آنانی که تازه به مبارزه روی آورده باشند؛ سوال برانگیز است. آقای داکتر چطور میتوانند به مردم خود بگویند :

" باید عوامل این کشتار شناسائی شوند ، در این صورت هیچ یک از آنها در هیچ جای دنیا مکان امنی نخواهند داشت و هر جای دنیا می توانند محکمه شوند ! "

مگر جنایت کاران و مسئولین مستقیم کشتار های دسته جمعی تا کنون در ایران و کابل شناسائی نشده اند؟! آقای دکتر چرا به مردم خود نمی گویند که اینها که به مثابه آلات و ادوات حبه در حفظ سرمایه و بازتولید آن خدمات شایانی به سرمایه داران داخلی و جهانی نموده و خودشان هم به قیمت همین زندان و شکنجه و کشتار های دسته جمعی مردم خود به ثروت های هنگفتی دست یافته اند ؛ همانند ملا بچه ها و لمپن های سرکوجه و پس کوچه تهران و ... ، یعنی پاسداران ناداری که قبل از تخریب انقلاب مردمی و کسب قدرت دولتی پیشیزی هم نداشتند و حالا افراد بالایی و بدنه مرکزی آن به ثروت های صد ها میلیون دالر دست یافته اند ، پیش از خروج از ایران و یا بعد از آن اینهمه ثروت ها را - که جز خون مردم زحمتکش ایران بوده نمی تواند - به بانک های همین کشور های سرمایه داری انتقال می دهند. در بدترین حالتش از چند تایی آنها بز بلاگردان ساخته محکمه و اعدام شان می کنند ؛ همانند چند و یا چندین تن ساواکی در ایران ، چند نفر "بعثی" در عراق ، چند تن محدود "خلقی" توسط ارتش اشغالگر شوروی در افغانستان و چند تن دیگر ، در این کشور و آن کشور .

ما در داخل و خارج از افغانستان هم ده ها و صد ها تن با شیوه تفکر آقای دکتر مصلی نژاد داریم که دارای درجه علمی دکتر و ماستر و انجنیر و مهندس و... بوده ، برای انحراف ذهنیت عوام الناس چه ، که به کجراه کشاندن روشنفکران هم ، به کمک همین کشور های سرمایه داری که در افغانستان سرباز فرستاده اند ، شتافته نهاد های به وجود آورده و یا در نهاد های ساخته شده این کشور ها خود شان را جابجا کرده از بسا امتیازات و مصونیت های آن سود برده ؛ در تلاشند جنایتکاران " توده ئی" افغانستان یعنی خلق و پرچم و خاد روسی و جهادی امریکائی - روسی ، و طالب امریکائی - روسی رابه محکمه ای که درپهلوی دولت کرزی تأسیس شده و یا به نهاد های حقوقی و قضائی بورژوازی درغرب بسپارند. این به اصطلاح تئوریسین های بریده از تفکر و باور های گذشته شان، تمام توجه روشنفکران را به این امر معطوف می دارند که اسامی اعدام شدگان در دوران حکومت خلقی و پرچمی و جهادی و طالبی را بیابند و عاملان آن را شناسایی نمایند، تا به محکمه سپرده شوند. از کشتار قوای اشغالگر امپریالیزم امریکا - که بر طبق نوشته هارون صدیقی به نقل از منابع موثق غربی (درج شمارفوق شهروند") دهها هزار نفر طی عملیات اولیه سال ۲۰۰۱ - ۲۰۰۲ جابه جا آواره شدند ... بسیاری از آنها از بین رفتند " ؛ " بیش از ۷۰۰۰ نفر طی ۱۹ ماه گذشته کشته شده اند ، تعداد زخمی ها ۱۱۴۰۰ نفر و تعداد آوارگان تا ۹۶۰۰۰ نفر " برآورد شده است - کشتار عراق توسط امریکا باشد به جایش - هیچ حرفی به میان نمی آورند .

حال در رابطه بادید آقای دکتر رضا براهنی شخصیت برجسته و شناخته شده ادب ایران که خود نیز زندان شاه را تجربه کرده اند، به نقل از نوشته ش. ن. ستیز مند ( " بادرنگ مختصر بر پاره ای از عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی ایران ، می توان ماهیت اصلی آنرا بر ملا نمود" ) مورخ ۲۶ می ۲۰۰۷ توجه خواننده گرامی را جلب می نمایم :

ستیز مند زیر عنوان " (نوشته آقای دکتر رضا براهنی و اسناد ساواک" ) می نویسد :

« حال نگاهی گذرا به نوشته شاعر ، رومان نویس و منتقد ایران آقای دکتر رضا براهنی که تلخی زندان ساواک را چشیده و با حضور ذهن بسیار قویش مسائل گذشته را میتواند استادانه به تصویر بکشد؛ می اندازیم .

آقای دکتر براهنی در مقدمه مقاله اش تحت عنوان " اسناد ساواک " می نویسد:

« آنچه خوانندگان محترم ذیلا می خوانند ، ترجمه مقاله ای است که در سال ۱۹۸۰ ، دقیقا یک سال پس از انقلاب ، در مجله معروف نیشین که در نیویارک چاپ می شود ، به قلم من درج شده است . " ؛ " ۲ - نگارش مقاله در باره دوره خاصی از خفقان در کشور ، از دیدگاه من ، که هرگز ، و در هیچ مرحله ای ، عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته ام و ندارم ، به معنای آن نیست که وقتی خفقان را در دوره بعدی دیدم از آن چشم ببوشم . [آقای براهنی با آن که در ظاهر به خواننده اش تلقین می کند که هرگز ، و در هیچ مرحله ای عزم ورود به عرصه سیاسی را نداشته و هم اکنون ندارد ؛ مگر به گونه ای بسیار ظریفانه سیاست می کند چونکه هدف ایشان از کار و بار ادبی ، روشنگری طیف علاقه مند به ادب می باشد که این خود در نفسش جز سیاست کردن مفهومی ندارد؛ زیرا ایشان قشر روشنفکر حیطه روابط اش را به کورسهای تدریس ادبیات فرامی خواند. در اصل مانع حرکت اینان به طرف نهاد های سیاسی و مبارزی که علیه رژیم می رزمند و در برای سرنگونی آن کمر بسته اند ؛ می گردد - ستیز مند] به عکس معتقدم که دوران خفقان جمهوری اسلامی ، به ویژه در سه مقطع ، سال ۶۰ و ۶۱ شمسی ، سال ۱۳۶۷ شمسی و سالی که در آن قتل های زنجیره ای شروع شد و تا به امروز ادامه پیدا کرده است ، از هر دوران رژیم پهلوی تیره تر و بدتر بوده است . اما من این خفقان را هم ناشی از آن خفقان قبلی می دانم " ؛ " ... ، تنها سلطنت پهلوی نبود که روشنفکر کشی کرد ، روحانیت روی سلطنت پهلوی را از نظر روشنفکر کشی سفید کرد . به ویژه که همین روشنفکر ها ، به تصور این که در انقلاب آزادی اندیشه و بیان خواهد آمد ، منویات خود را پیش از انقلاب و در حین انقلاب ، بروز داده بودند [آیا این امکان برای روشنفکرانی که رسالت دارند مهر کار و پیکار خود را بر انقلاب داغ کنند ، بدون منویات، یعنی بروز قصد ها و نیت ها در روند تکامل انقلاب می توانند اثری به جای بگذارند؟! - توخی ] ، و پرونده های ساواک نیز بود که در اختیار «ساواما» بود - و به محض این که دری به تخته خورد ، روحانیت افتاد به جان روشنفکران ، و بگیر و ببند شروع شد و هنوز هم ادامه دارد. [و این کنایه چه چیز را افاده می کند؟ حدت مبارزه طبقات ؟ خطر سرنگونی رژیم خمینی ، یا دستور کشتار از آن بالا ها ؟ ، - همان دستی که آنان را به قدرت نشاند - توخی]. در دوران پهلوی اول از طریق لومپن های او ، در دوران پهلوی دوم از طریق لومپن های او، در جمهوری اسلامی ، از طریق لومپن های اسلامی و هر سه دمار از روزگار روشنفکر عصر در آوردند . روشنفکری که می دانست که باید با مردم تماس بگیرد ، ... " ؛ " در آن شبانه روز یک نفر دست نشانده به نام محمد رضا پهلوی ، به ملتی در سکوت نگهداشته شده و در زندان نشسته ، لاف عظمت خود را بزند تا این که به قول تیمسار ربیعی در دادگاه اسلامی ، جنرال " هایزر " ی بیاید و گوشش را مثل سگ بگیرد و از ایران بیرون کند ، و نیز در همان دادگاه وقتی که از خلعتبری وزیر خارجه سوال می کنند چه کسی باسیا تماس می گرفت ؟ بشنوید : " محرمانه است " یعنی

یک نفر حتی تا آخرین لحظه نداند در کجا زندگی کرده دارد در کجا میمیرد و هنوز هم گمان کند که همه اش بازی بوده ...»

و ستیزمند بعد از نقل قول آقای دکتر براهنی، از خود اضافه می نماید :

" و آقای دکتر براهنی که یک زمانی در تالاری در تورنتو- کانادا ، در پاسخ یک تن از پرسش کنندگان که چرا علیه جمهوری اسلامی چیزی نمی گویند و یا نمی نویسند ، در حالی که دست شان را به طرف گلوی شان می بردند ، فرموده بودند : " من نمی خواهم رگم را ببرند " ، علت اصلی روشنفکر کشی را نخواستن روشن بسازد. سه تنی را که در اوضاع و احوال ایران هر کدام به گونه ای نقش خونبار شان را در خدمت به سیاست های امپریالیستی ایفاء کرده بودند ، یک تن از آنان را "دست نشانده" خوانده و شخصیت وی را از قول ربیعی یا خود، بسان سگ به مثال کشیده ، فقط آدم کش وانمود ساخته - آدم کشی که از روی " نادانی و تزلزل درونی" دست به آدمکشی می زند، نه به خاطر دست نشانده بودنش ، نه به سبب امر ونهی از جانب آنانی که وی را با دست های شان ، که آغشته به خون ملت ایران بوده ، بر تخت شاهی نشانده اند."

در پی آن نوشته ، آقای دکتر براهنی در ادامه تبصره خودش اینطور نقل می نماید:

« اما چیزی که بیش از خصلت دیگر شاه به او لطمه زده تزلزل درونی و نادانی اوست ... " ؛ " البته من نه به فرض اعتقاد دارم ، و نه به فرض محال ، و از نظر تاریخی هم قاعدتاً اعتقاد ندارم که مرده ها را در مرحله بعدی تاریخ دخالت دهیم تا چیز عجیبی پیش آید. ولی شاه می توانست بدون کشتن گروه جزئی همان باشد که بود . و باز هم سقوط می کرد . جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بینم یکی مثل آیت الله خمینی طبق قانون اسلام آدم ها را می کشت ، و تعداد عظیمی را هم می کشت ، به دلیل این که طبق آن قانون هر کسی در عصر چهارده قرن پس از صدور آن احکام حتماً در عمرش یک کاری غیر شرعی واجب القتل کننده مرتکب می شود. پس همه گناهکارند ، فقط هنوز همه شان در عین ارتکاب جرم گیر نیفتاده اند . ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر می کرد انگار وقتی که آدم می کشت آن تزلزل موقت از بین می رفت. شاه می خواست ثابت کند که شخصاً شاه است . در روزهایی که می خواهند علیه مصدق کودتا کنند ، شاه چنان متزلزل است که معلوم می شود اعتقاد راسخ دارد که شخصاً شاه نیست . پیش از انقلاب نیز همین وضع را دارد. کافی است آدم خاطرات جنرال هایزر را بخواند . در این دوره نیز شخصاً شاه نیست . افسوس که چند نفر را گیر نمی آورد بکشد تا شخصاً شاه شود . همسرش گفته است که شاه چون نمی خواست مردم کشته شوند ایران را ترک کرده است . این حرف بیشتر به شوخی شباهت دارد . شاه اگر نمی رفت کشته می شد ، و بعد که رفت ، چون عادت داشت سلطنت کند و دیگر نمی شد سلطنت کند فوراً بیماری اش قوت گرفت و مرد. [شماری از رسانه های گفتاری در آن زمان تبصره های در زمینه مسموم ساختن شاه داشتند - ستیزمند] ولی شاه مسؤول حکومتی است که بعد از او بر سر کار آمد . شاه از دولتی که انتظار دوستی از آن داشت ، یعنی امریکا ، حتی یک پناه ساده هم ندید - شاه مریض بود و می رفت بمیرد . غدر زمانه مرگش را شتاب داد [ شاید کار برد "غدر زمانه" د سیسه سیا را در رابطه مردن شاه تداعی کند !]. شاه در سراسر حکومتش به ندرت آخوند کشت (... ) اما همه کسانی را که کشت روی هم روشنفکر به حساب می آمدند... ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی می دید ... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند... « ؛ « ... خمینی بر موجی که روشنفکران در جهت احراز دموکراسی در کشور به وجود آورده بود ، سوار شد ، ... ولی به رغم این هوشیاری

خمینی هم به سوی اشتباهی شبیه اشتباه شاه رفت . او کار ناتمام شاه را در سرکوب روشنفکران جدی گرفت و به زعم خود در سال ۶۷ کار را یکسره کرد ، ... »

آقای براهنی در اینجا - موقتاً خود را دچار آشفته فکری نشان داده - به جز "نادانی" شاه و "تزلزل درونی" وی کدام عامل دیگری را در آدم کشی های وی نمی بیند .

آقای دکتر قتل و کشتار روشنفکران را به گردن شاه - شاهی می اندازد که "جز تزلزل درونی و نادانی هیچ دلیلی برای این کشتار نمی بیند" در اینجا عامل کشتار روشنفکر مبارز را در روانشناختی شاه جست وجو می کند و علت را عدم ثبات روانی و نادانی وی می پندارد و در جای دیگر هم استاد براهنی از مناسبت حکم اعدام اشخاص ابراز بی اطلاعی می کند و در همان جمله عامل روانشناسی (مثل از بین رفتن "تزلزل درونی") شاه را با کار برد واژه انگار تأکید می کند : « ولی معلوم نیست شاه به چه مناسبت حکم اعدام اشخاص را صادر می کرد . انگار وقتی که آدم می کشت آن تزلزل موقت از بین می رفت ... » بدین مفهوم که شاه هنگامی به ثبات روانیش دست می یافت که آدم می کشت و می شد شاهی با ثبات ( و شاید هم آدم فهمیده ) . چنین استدلال برای کاوشگری که خود شخصا در بطن وقایع و حوادث تاریخ کشورش قرار داشته ، موجب آشفته فکری نسل روشنفکر شده در نهایت بسیار گمراه کننده است .

برداشت چنین شخصیت با تبحر [ ادبی - ت ] از " دست نشانده " بودن شاه نمی تواند این باشد که گویا دست نشانده روی مشکل روانی روشنفکر می کشت .

در اینجا هر گاه پای انکار آگاهانه ایشان از دخل و غرض آشکار و پنهان امپریالیزم امریکا در امور داخلی کشورش ایران (از کانال های ساخته شده اطلاعاتی مثل ساواک و پولیس و قدرت شبکه مخفی اطلاعات ارتش ساخته شده توسط آنکشور) در میان نباشد ، چنین تحلیل سطحی و گمراه کننده از شاه و خمینی - که وی هم روی مشکل دینی روشنفکر می کشت - از شأن فهم چنین شخصیت برانده ادبی شناخته شده در سطح جهان ؛ کاملاً بدور می باشد.

« ... ولی شاه به این دلیل آیت الله خمینی را نکشت که بین سیستم فکری روحانیت و سیستم فکری سلطنت تشابهاتی می دید ... هر دو معتقد بودند که با واسطه و یا بی واسطه با خدا رابطه دارند... »

آقای دکتر براهنی در جمله بالا کشتار روشنفکر توسط خمینی را ناشی از رابطه اش با خدا وانمود ساخته که بر اساس احکام الهی می کشد و می کشد و باز هم می کشد (همانطوری که در افغانستان ربانی و مزارعی و مسعود و سیاف و محقق و امثال شان به حکم خدا کشتند و سوختاندند و تجاوز کردند و غارت و ملا عمر هم در پشت پرده پتویش با خدا راز و نیاز داشت و حکم کشتار مردم را از خالقش در پشت همان پتو در یافت می کرد) [ایشان در واقع امر] سیمای ارتباط امپریالیستی رهبر جمهوری اسلامی را مخدوش و مبهم می سازد که نکشتن خمینی توسط شاه به سبب همباوری شاه با وی نیز در همین راستا سیر می کند. هر گاه به داخل مقوله "دست نشانده" با ذره بین دقت سیر همه جانبه داشته باشیم، خواهیم دید که دست نشانده فاقد اراده خودی بوده ، حتی در جلسه های نیمه خصوصی اش نیز خط حرکتی داده شده را ، آن دستانی که وی را بر تخت قدرت نشانده ، پیش نظرش قرار می دهند ، تا مبدا گامی در جهت تمرد و خود ارادیت بردارد. حفیظ الله امین ، کارمل و دکتر نجیب را می توان مثال داد .

دیده شد که آقای دکتر براهنی که مجموعه واژه های زبان فارسی ، همچنان دو و یا سه زبان دیگر ؛ چون لشکر جرار و تمام عیار در خدمت قلم پرتوانش گام بر می دارند، به یاری همین ها [خلاف نظر و نقد ایشان از مارکسیسم در ایام زندان و انصراف ایشان از سیاست پیش از رهائی از محبس] باز هم داخل عرصه سیاست شده، در رابطه با

رخداد های بس مهم سیاسی کشورشان یعنی کشتار های جمعی در زندان های شاهی و رژیم جمهوری اسلامی به رهبری دو دست نشانده ؛ نظر عمیقاً گمراه کننده شان را درج کتیبۀ تاریخ ایران می نمایند!

و حال خواهیم دید که در پاسخ مجموع تحریف کنندگان واقعیت ملموس کشتار ها در زندان های شاهی و رژیم جمهوری اسلامی و تطهیر حاکمیت سرمایه وابسته و سرمایه امپریالیستی ، پیش گام زنان مبارز ایران که زندان و شکنجۀ جلادان ساواک را به سُخریه گرفت و جهانی را به تعجب اندر ساخت، در اثر پر اهمیتش ( " در جدال با خاموشی " ) چه می گوید:

ادامه دارد